

تحلیل تطبیقی برهان صدیقین ملاصدرا با نقدهای آنتونی فلو بر مبانی متافیزیکی براهین اثبات خدا^۱

چکیده

برهان صدیقین ملاصدرا، به عنوان یکی از مهم ترین تقریرهای اثبات وجود خدا در حکمت اسلامی، بر مبانی اصالت وجود، تشکیک وجود و تفسیر وجودشناختی علیت استوار است و از این حیث با براهین ماهیت محور و جهان شناختی کلاسیک تفاوت بنیادین دارد. در مقابل، آنتونی فلو به عنوان یکی از چهره های شاخص الحاد تحلیلی در قرن بیستم، نقدهای گسترده ای بر براهین اثبات وجود خدا وارد کرده است که دامنه آنها عمدتاً معطوف به برهان علیت ارسطویی-توماسی، برهان نظم و تبیین های مبتنی بر علیت ماهوی و تجربه محور است.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که آیا این نقدها، با توجه به پیش فرض های معرفت شناختی و معناشناختی فلو، متوجه ساختار وجودشناختی و تفسیر علیت در برهان صدیقین ملاصدرا نیز می شود یا خیر. پژوهش حاضر با روش تحلیل مفهومی و تطبیقی و از رهگذر مقایسه مبانی متافیزیکی دو سنت حکمت متعالیه و فلسفه دین تحلیلی، نسبت میان نقدهای فلو و برهان صدیقین را بررسی می کند.

یافته های پژوهش نشان می دهد که علت تسری نیافتن نقدهای فلو به برهان صدیقین، ریشه در تفاوت بنیادین دو تلقی از علیت و تبیین دارد: نقدهای فلو ناظر به مدلی از علیت تجربی و ماهیت محور است که در چارچوب براهین کیهان شناختی کلاسیک معنا می یابد، در حالی که برهان صدیقین بر تحلیل «وجود بما هو وجود»، پیوستار تشکیکی مراتب هستی و ضرورت وجودی واجب الوجود استوار است و اساساً از سنخ تبیین های رویدادی و تجربی نیست. از این رو، برهان صدیقین نه تنها از دامنه مستقیم نقدهای فلو خارج می ماند، بلکه می تواند با بازتقریر مفهومی، ظرفیت هایی برای گفت و گو و بازسازی براهین اثبات وجود خدا در فضای فلسفه دین معاصر فراهم آورد.

واژگان کلیدی: برهان صدیقین، ملاصدرا، آنتونی فلو، علیت وجودی، فلسفه دین تحلیلی.

^۱ - محمد حیدری فرد، استادیار، عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم پایه و کاربردی، دانشگاه صنعتی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران،
m.heydarifard@kut.ac.ir

مسئله اثبات وجود خدا از آغاز تفکر فلسفی تا روزگار ما یکی از اصلی‌ترین محورهای تأملات متافیزیکی بوده است. در سنت اسلامی، ملاصدرا با بنیان‌گذاری «حکمت متعالیه» کوشید نظامی فلسفی بسازد که در آن وجود، به عنوان اصیل‌ترین حقیقت هستی، در مرکز تمامی تبیین‌های متافیزیکی قرار می‌گیرد. بر اساس مبانی او (اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری و علیت وجودی) جهان شبکه‌ای از مراتب وجود است که در نهایت به واجب‌الوجود به‌عنوان قائم‌بالذات و کمال محض منتهی می‌شود. برهان صدیقین در تقریر صدرایی، دقیقاً بر همین ساختار وجودشناختی استوار است: «وجود بما هو وجود» راهنمای مستقیم به سوی ضرورت وجودی واجب است، بدون آنکه نیازمند مقدمات تجربی یا تحلیلی ماهوی باشد.

در سنت فلسفه تحلیلی و جریان الحاد معاصر، آنتونی فلو یکی از برجسته‌ترین منتقدان براهین خدا در نیمه دوم قرن بیستم به شمار می‌رود. وی با تمرکز بر تحلیل مفهومی، روش‌شناسی تجربی، و نقد استنتاج‌های متافیزیکی، براهین کلاسیک اثبات وجود خدا همچون برهان علیت و برهان نظم را از حیث معناداری، اثبات‌پذیری و قدرت تبیین مورد تردید قرار می‌دهد. فلو در نوشته‌های دوره الحادی خود معتقد بود که بسیاری از براهین اثبات وجود خدا یا دچار ابهام مفهومی هستند، یا ادعاهای اثبات‌ناپذیر ارائه می‌کنند، یا تبیینی ارائه می‌دهند که برتری تجربی و منطقی نسبت به تبیین‌های رقیب ندارد. او با تکیه بر اصل ابطال‌پذیری پوپر، مسئله «ابهام‌زدایی از ادعای الهیاتی» و نقد مفهوم علیت متافیزیکی، تلاش کرد نشان دهد که براهین فلسفی برای وجود خدا فاقد محتوای آزمون‌پذیراند.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که بررسی کند آیا نقدهای فلو بر براهین اثبات وجود خدا، که عمدتاً ناظر به تقریب‌های ماهیت‌محور و تجربه‌محور از علیت است، می‌تواند متوجه ساختار «علیت وجودی» و «تبیین تشکیکی» ملاصدرا نیز باشد؟ به بیان دیگر، آیا چارچوب تحلیلی فلو اساساً با متافیزیک وجودی حکمت متعالیه قابل مقایسه و نقد است؛ یا این دو سنت آنچنان از حیث پیش‌فرض‌ها متفاوت‌اند که نقدهای یکی بر دیگری قابل اعمال نیست؟

اهمیت این تطبیق از آن جا است که تحقیقاتی که حاصل تعامل روشمند میان مسائل حکمت اسلامی و فلسفه تحلیلی است هنوز به صورت بسیار محدود انجام گرفته و این پرسش همچنان گشوده باقی مانده است که دستگاه متافیزیکی ملاصدرا، با مبانی وجودشناختی خاص خود، تا چه اندازه قابلیت ورود مؤثر به عرصه نقدهای الحادی تحلیل‌محور را دارد و چگونه می‌تواند در چارچوب زبان و منطق متافیزیک معاصر بازفهم و عرضه شود.

۱. نقدهای فلو عمدتاً مبتنی بر نوعی تلقی ماهیت‌محور و آزمون‌پذیر از علیت و تبیین است که در حکمت متعالیه موضوعیت ندارد.

۲. برهان صدیقین صدرایی، به دلیل تکیه بر تحلیل وجودی و نه تجربی یا مفهومی صرف، از دامنه بسیاری از نقدهای فلو خارج است.

تاریخچه و پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی درباره برهان صدیقین، از تقریر ابن سینا تا صدرالمتألهین، انجام شده است مانند مقاله محمدی شیخی (۱۳۸۸): اما بیشتر این آثار در چارچوب سنت اسلامی یا مقایسه با برهان‌های غربی کلاسیک مانند برهان آنسلم یا توماس آکوئیناس بوده‌اند. در سوی دیگر، آثار گسترده‌ای درباره نقدهای فلو بر براهین خدا وجود دارد مانند مقاله خوش طینت (۱۴۰۱)، اما این پژوهش‌ها عمدتاً در بستر فلسفه تحلیلی و الهیات مسیحی صورت گرفته است. با این حال، تقریباً هیچ پژوهشی به‌طور مستقیم نقدهای الحادی فلو را با ساختار متافیزیکی و علیت وجودی حکمت متعالیه تطبیق نداده است. به همین دلیل، پژوهش حاضر تلاشی نوآورانه برای ایجاد گفت‌وگوی معرفتی میان دو سنت متافیزیکی و دو زبان فلسفی متفاوت است.

۱- مبانی وجودشناختی تبیین علیت در حکمت متعالیه

۱-۱- اصالت وجود

در حکمت متعالیه، «اصالت وجود» بنیادی‌ترین اصل هستی‌شناختی است که کل دستگاه فلسفی ملاصدرا بر محور آن سامان می‌یابد. بر اساس این اصل، واقعیت خارجی را «وجود» تشکیل می‌دهد و ماهیت حقیقتی قائم‌به‌ذات نبوده و تنها حدّ و صورت ذهنی‌ای است که عقل از مرتبه‌ای خاص از وجود انتزاع می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۹۶). از این رو، ماهیت صرفاً نقشی مفهومی و تحلیلی دارد و منشأ تحقق، اثرگذاری و علیت در عالم، وجود است نه ماهیت (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹). بنابراین ماهیت نمی‌تواند معیار نهایی تبیین واقعیت باشد و تنها در مقام تحلیل ذهنی اعتبار دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۲۷).

یکی از نتایج مهم پذیرش اصالت وجود، پیوند آن با انسان‌شناسی صدرایی است. در حکمت متعالیه، نفس انسانی حقیقتی سیال و متکامل تلقی می‌شود که هویت آن با مراتب وجودی‌اش تعریف می‌گردد و در پرتو حرکت جوهری به کمالات بالاتری از وجود دست می‌یابد. چنین تلقی‌ای تنها با اصالت وجود قابل تبیین است؛ زیرا در صورت اصالت ماهیت، نفس انسانی ساختاری ثابت و غیرتدریجی می‌داشت (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۰۶).

پذیرش اصالت وجود، پیامدهای روش‌شناختی مهمی نیز به همراه دارد؛ به گونه‌ای که تمرکز فلسفه از تحلیل چیستی‌ها به سوی تحلیل حقیقت وجود تغییر می‌یابد. در این چارچوب، مفاهیمی چون امکان و ضرورت، وحدت و کثرت، و علت و معلول بر مبنای شدت و ضعف وجود تفسیر می‌شوند. همچنین، روش فلسفی ملاصدرا به تحلیل مفهومی صرف محدود نمی‌شود، بلکه میان برهان عقلی و شهود وجودی هماهنگی برقرار می‌کند؛ شهودی که ناظر به تقدم و اصالت وجود است و عقل آن را تأیید و تبیین می‌کند (Minace, 2024).

در پرتو همین اصل، ساختار کلیدی حکمت متعالیه شکل می‌گیرد: هر موجود مرتبه‌ای از وجود است و مراتب وجود در سلسله‌ای تشکیکی از ضعف به شدت صعود می‌کنند؛ سلسله‌ای که نمی‌تواند به‌طور نامتناهی ادامه یابد و ناگزیر به مرتبه‌ای ختم می‌شود که وجودش قائم به ذات، شدید و بی‌نیاز است (ملاصدرا، ۱۳۹۱، ص ۲۷۵). برهان صدیقین ملاصدرا دقیقاً در همین چارچوب استوار است؛ برهانی که از «وجود بما هو وجود» آغاز می‌کند و به «وجود مستقل و واجب» می‌رسد، بی‌آنکه به تحلیل ماهیات یا روابط تجربی جهان طبیعی متوسل شود. بدین ترتیب، اصالت وجود نه تنها مبنای هستی‌شناختی حکمت متعالیه را فراهم می‌کند، بلکه منطق اثبات خدا را به سطح تحلیل وجودی ارتقا می‌دهد و زمینه را برای مواجهه‌ای متفاوت با نقدهای فلسفه تحلیلی معاصر، از جمله نقدهای آنتونی فلو، فراهم می‌سازد.

۱-۲- تشکیک وجود

تشکیک وجود یکی از ستون‌های اصلی دستگاه فلسفی ملاصدراست؛ اصلی که بر پایه آن، وجود حقیقتی واحد و بسیط است که در مراتب و شدت‌های گوناگون ظهور می‌یابد. از این منظر، اختلاف میان موجودات در درجه وجودی آن‌هاست؛ بدین معنا که انسان، حیوان، گیاه و جماد همگی بهره‌ای از وجود دارند، اما شدت، بساطت و ظرفیت وجودی آن‌ها یکسان نیست. کثرت موجودات نیز حاصل تعدد درجات و نحوه‌های تجلی یک حقیقت واحد است (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۸۶).

پذیرش تشکیک وجود تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر تفسیر صدرایی از علیت دارد. در این چارچوب، علیت رابطه‌ای میان ماهیات نیست، بلکه نسبتی وجودشناختی میان دو مرتبه از وجود است؛ به گونه‌ای که علت مرتبه‌ای قوی‌تر و مستقل‌تر دارد و معلول مرتبه‌ای ضعیف‌تر و وابسته‌تر. از این رو، معلول تجلی محدودتر همان وجود علت است و علیت، به جای رابطه‌ای صرفاً منطقی یا مفهومی، به رابطه‌ای عینی و وجودی تبدیل می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۷۱).

تشکیک وجود افزون بر تبیین علیت، نقش مهمی در استدلال متافیزیکی ملاصدرا ایفا می‌کند؛ زیرا امکان فهم سلسله علل را به مثابه امتداد یک حقیقت واحد در مراتب گوناگون فراهم می‌آورد. بر همین اساس، مراتب وجود ناگزیر به حقیقتی ختم می‌شوند که فاقد

هرگونه نقص، محدودیت و وابستگی است؛ یعنی وجود محض و واجب‌الوجود (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۳). افزون بر این، تشکیک وجود تبیین مسائلی چون تجرد نفس، حرکت جوهری و کمالات روحانی را ممکن می‌سازد؛ چراکه نفس در سیر وجودی خود از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر ارتقا می‌یابد (زینلی، نجف‌زاده تربتی و حسینی شاهرودی، ۱۳۹۶).

از منظر مسئله اصلی این پژوهش، اهمیت تشکیک وجود در آن است که تفسیر صدرایی از علیت را به‌طور بنیادین از مدل‌های علیتی مورد نقد آنتونی فلو متمایز می‌سازد. در حالی که نقدهای فلو ناظر به تبیین‌های علیتی تجربی، استقرایی و ماهیت‌محور است، علیت در حکمت متعالیه، بر اساس اصل تشکیک وجود، نسبتی وجودشناختی میان مراتب هستی تلقی می‌شود. از این رو، برهان صدیقین ملاصدرا بر مدلی از تبیین استوار است که از پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و معناشناختی نقدهای فلو فاصله دارد و نمی‌تواند به‌طور مستقیم مشمول آن نقدها قرار گیرد.

۲- برهان صدیقین ملاصدرا

در برهان صدیقین ملاصدرا، هدف آن است که وجود خدا نه به‌عنوان نتیجه‌ای وابسته به مقدمات تجربی یا مفهومی، بلکه به‌عنوان مقتضای ذاتی ساختار وجود اثبات شود. ملاصدرا می‌کوشد نشان دهد که اگر کسی واقعیت «وجود» را (فارغ از هر ویژگی عرضی، ماهوی یا تجربی) درست بفهمد، ناگزیر به پذیرش واجب‌الوجود خواهد بود. ویژگی ممتاز این برهان در آن است که نه از تغییر، حرکت یا حدوث جهان آغاز می‌کند (مانند براهین کیهان‌شناختی)، و نه از تحلیل منطقی گزاره‌های وجودی و مفهوم «خدا» (مانند برخی تقریرهای فلسفه تحلیلی). بلکه نقطه عزیمت او، انکشاف حقیقت وجود است: حقیقتی که هم واحد است و هم دارای مراتب و شدت‌های گوناگون.

نقطه آغاز برهان، پذیرش این اصل است که «وجود» واقعی عینی و مستقل از ذهن دارد، و این واقعیت صرفاً در یک سطح و یک کیفیت جاری نیست. وقتی جهان موجودات را در نظر بگیریم - خواه مادی و طبیعی، خواه مجرد و عقلی - درمی‌یابیم که همگی در اصل «وجود داشتن» مشترک‌اند، اما در نحوه وجود داشتن متفاوت. این تفاوت نه از باب اختلاف ماهیت‌ها، بلکه ناشی از شدت و ضعف وجود است. ملاصدرا این حقیقت را بسط می‌دهد و نشان می‌دهد که هر مرتبه ضعیف وجود، برای تحقق خود نیازمند مرتبه‌ای قوی‌تر است. این نیاز، نیاز درونی است نه بیرونی: یعنی موجود ضعیف به‌خودی‌خود نمی‌تواند «هستی» را نگاه دارد، بلکه هستی او وابسته به منبعی است که او را پدید آورده و استمرار می‌بخشد. (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۶)

در این مرحله، ساختار برهان صدیقین به‌تدریج آشکار می‌شود: اگر وجود حقیقتی واحد و دارای مراتب باشد، پس روابط میان این مراتب نه روابط اتفاقی یا صرفاً طبیعی، بلکه روابط هستی‌شناختی ضروری‌اند. موجود ضعیف نمی‌تواند علت موجود قوی باشد، و

موجود هم‌رتبه نیز نمی‌تواند علت هم‌رتبه دیگر گردد، زیرا علیت وجودی همیشه از مرتبه بالاتر به مرتبه پایین‌تر جریان می‌یابد. بنابراین سلسله وجودات، سلسله‌ای طولی است با درجاتی که هر یک بر دیگری تکیه دارد. این وابستگی ذاتی است، یعنی اگر مرتبه قوی‌تر نباشد، مرتبه ضعیف‌تر نیز محقق نمی‌شود. از همین جا ملاصدرا استنتاج می‌کند که اگر این سلسله را تا هرجا که بتوان ادامه داد، همواره موجودی وابسته را می‌یابیم، نه موجودی قائم به ذات.

اما نقطه محوری برهان آن است که این سلسله وابستگی نمی‌تواند تا بی‌نهایت امتداد یابد. نه به معنای زمانی، بلکه به معنای وجودی. زیرا اگر در کل سلسله هیچ مرتبه مستقل و قائم بالذات وجود نداشته باشد، هیچ‌یک از مراتب پایین‌تر نیز توجیهی نخواهند داشت؛ مانند زنجیری که همه حلقه‌هایش آویخته‌اند بی‌آنکه به جایی متصل باشند. در چنین حالتی اصل «وجود» تهی می‌شود و امکان وجود هر موجود وابسته‌ای از بین می‌رود. بنابراین، به ضرورت عقلی و بنا بر ساختار واقعی وجود، باید مرتبه‌ای باشد که «وجودش از خودش» و «برای خودش» باشد؛ مرتبه‌ای که تحقق آن وابسته به هیچ موجود دیگر نیست، بلکه سرچشمه همه افاضات وجودی است. (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۵)

این مرتبه اعلی، همان واجب‌الوجود است. اما واجب‌الوجود در دستگاه صدرایی نه یک مفهوم انتزاعی است و نه یک علت نخستین زمانی. واجب‌الوجود «شدیدترین درجه وجود» و «کمال محض» است. در او هیچ حد، نقص یا امکانِ عدمی نیست؛ زیرا هرگونه امکانِ عدم نشان از ضعف وجود دارد. از این رو، واجب‌الوجود در برهان صدیقین امری اثبات‌شدنی از مسیر «تحلیل وجود» است، نه از طریق استدلال‌های بیرونی بر جهان. وقتی گفته می‌شود واجب‌الوجود «ضروری» است، این ضرورت نه ویژگی مفهومی و نه یک اصل منطقیِ قراردادی، بلکه ضرورتِ ناشی از ذات وجود است: وجود محض نمی‌تواند معدوم باشد، همچنان که نور محض نمی‌تواند تاریک باشد (عبودیت، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۱۹۶-۱۹۲).

در ادامه، ملاصدرا از خلال همین ساختار وجودی، بسیاری از صفات الهی را نیز توضیح می‌دهد. مثلاً یگانگی واجب‌الوجود از این نتیجه می‌شود که دو مرتبه کاملاً شدید و مستقل نمی‌توانند در عرض یکدیگر محقق شوند، زیرا هرکدام یا باید محدود باشد یا به دیگری نیازمند، و این با وجوب وجود ناسازگار است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۴۳) همچنین علم، قدرت، و حیات واجب‌الوجود نیز به‌عنوان شؤون وجود محض فهم می‌شوند: یعنی از اقتضای کمال وجودی او ناشی‌اند، نه از نسبت‌های بیرونی.

بدین ترتیب، برهان صدیقین ملاصدرا یک «استدلال وجودی درونی» است که خدا را به‌عنوان نقطه اوج تشکیک وجود و تفسیر نهایی وابستگی مراتب پایین‌تر به مراتب بالاتر اثبات می‌کند. این برهان، برخلاف براهین سنتی اثبات خدا، نه به امور خارجی وابسته است، نه به تحلیل مفهوم «خدا»؛ بلکه از پس مکاشفه‌ای عقلانی بدست می‌آید. این ویژگی، برهان صدیقین را به یکی از ژرف‌ترین و نظام‌مندترین تقریرهای خداشناسی فلسفی در سنت اسلامی تبدیل می‌کند.

برهان صدیقین ملاصدرا را می‌توان بر اساس مبانی اصالت و تشکیک وجود، در قالب یک قیاس وجودشناختی به صورت زیر صورت‌بندی کرد:

۱. وجود، حقیقتی عینی، واحد و دارای مراتب شدت و ضعف است، نه امری اعتباری یا صرفاً مفهومی.
۲. هر مرتبه ضعیف‌تر از وجود، در تحقق خود وابسته به مرتبه‌ای قوی‌تر و شدیدتر از وجود است.
۳. این وابستگی، وابستگی‌ای ذاتی و وجودشناختی است، نه صرفاً رابطه‌ای مفهومی یا تجربی.
۴. سلسله مراتب وجود، از آن‌جا که همگی در اصل وجود داشتن مشترک‌اند، یک سلسله طولی وابسته را تشکیل می‌دهند.
۵. سلسله‌ای از مراتب وجودی وابسته نمی‌تواند به طور نامتناهی امتداد یابد، مگر آنکه اصل تحقق وجود متفی شود.
۶. بنابراین، باید مرتبه‌ای از وجود وجود داشته باشد که وابسته به غیر نباشد و تحقق آن قائم به ذات باشد.
۷. این مرتبه مستقل، شدیدترین و کامل‌ترین مرتبه وجود است که هیچ نقص، حد یا امکان عدمی در آن راه ندارد.

نتیجه:

پس، وجود حقیقتی واجب، مستقل، قائم به ذات و بی‌نیاز از غیر وجود دارد که سایر مراتب وجودی به او وابسته‌اند؛ و این همان واجب‌الوجود است. این صورت‌بندی نشان می‌دهد که برهان صدیقین ملاصدرا نه بر مبنای علیت تجربی یا تحلیل مفهومی، بلکه بر اساس ضرورت‌های درونی ساختار وجود استوار است.

۳- نقدهای آنتونی فلو بر براهین اثبات خدا

۳-۱- نقد برهان علیت کلاسیک

آنتونی فلو برهان علیت را در شکل سنتی‌اش یکی از نمونه‌های بارز استدلال‌های فریبنده اما ناتمام در فلسفه دین می‌داند. این برهان معمولاً از گزاره‌ای آغاز می‌کند که به ظاهر بدیهی به نظر می‌رسد: «هر پدیده‌ای علتی دارد.» سپس با یک گام جهشی، نتیجه گرفته می‌شود که «پس جهان نیز باید علتی داشته باشد.» فلو معتقد است این انتقال از سطح رویدادهای درون جهان به سطح کل جهان نادرست و بی‌پشتوانه است.

به زعم فلو، قانون علیت تنها در چارچوب تجربه بشری معنا دارد؛ یعنی ما آن را از رابطه میان اشیاء و رویدادهای محدود و قابل مشاهده استنتاج می‌کنیم. این قانون از مشاهده برخوردها، تغییرات، حرکات و تعاملات در بخش‌های مختلف جهان به دست آمده

است، اما هیچ کدام از این شواهد نشان نمی دهد که می توان همین قانون را به «خود جهان» تعمیم داد. درست همان طور که نمی توان از اینکه «هر سلول بدن وزن دارد» نتیجه گرفت «خود بدن هم باید سلولی با همان ویژگی باشد»، نمی توان از علت مند بودن اجزای جهان نتیجه گرفت جهان به عنوان یک کل نیز الزاماً باید علتی از همان سنخ داشته باشد. (Flew, 2005, p 64)

فلو در گام بعدی، پرسش بنیادین تری پیش می کشد: اگر قرار است جهان علتی داشته باشد، معنای «علت» دقیقاً چیست؟ در تجربه ما، علت بودن همواره به معنای وقوع نوعی فرایند، تغییر، اثرگذاری یا انتقال انرژی است. علت همیشه در بستر زمان عمل می کند و نوعی دگرگونی یا کنش را در معلول پدید می آورد. اما خداوندی که الهی دانان آن را «علت نخستین» می نامند، موجودی معرفی می شود بیرون از زمان، تغییرناپذیر، بدون حرکت و فاقد هرگونه سازوکار طبیعی. فلو می پرسد: اگر این موجود هیچ یک از ویژگی های علتی را که ما می شناسیم ندارد، چگونه می توان او را «علت» نامید؟ این نام گذاری، از دید او، نوعی استفاده نابه جا از واژه هاست؛ گویی مفهومی را از عرصه تجربه گرفته ایم و بی آنکه معنای آن را حفظ کنیم به موجودی کاملاً متفاوت نسبت می دهیم. (Flew & Varghese, 2007, p 112)

به بیان روشن تر، فلو معتقد است که الهی دانان در برهان علیت، یا معنای علیت را همان گونه که در تجربه به کار می رود حفظ می کنند که در این صورت کاربرد آن درباره خدا بی معنا می شود؛ یا برای سازگار کردن آن با خدا، معنای آن را تغییر می دهند و دیگر سخن از «علیت» در معنای حقیقی آن نیست. نتیجه اینکه برهان علیت در شکل سنتی خود یا دچار تناقض درونی می شود یا به نوعی بازی زبانی فرو می غلتد.

به این ترتیب، فلو برهان علیت کلاسیک را نه به عنوان یک استدلال قوی فلسفی، بلکه به عنوان تلاشی برای گسترش بی ضابطه یک مفهوم تجربی به حوزه ای کاملاً متفاوت نقد می کند؛ حوزه ای که نه تجربه پذیر است و نه در آن، واژه هایی مانند «علت» و «معلول» معنای آشنای خود را حفظ می کنند. (نظرنژاد و احمدی شکوهی، ۱۳۸۸)

۳-۲- نقد برهان جهان شناختی

فلو برهان جهان شناختی را (چه در نسخه های مبتنی بر علیت، چه در نسخه های مبتنی بر امکان و وجوب) مبتنی بر مجموعه ای از فرض های پرسش برانگیز می داند. این برهان معمولاً چنین استدلال می کند که «جهان ممکن است، و هر امر ممکنی باید علتی داشته باشد؛ بنابراین، وجود جهان نیازمند تبیین علی است و باید به موجودی واجب الوجود برسیم.» فلو با این نوع استدلال چند مشکل اساسی دارد.

نخست اینکه او معتقد است مفهوم «امکان» و «وجوب» در حوزه جهان‌شناسی به‌طرز ناروشنی به کار گرفته می‌شود. وقتی می‌گوییم «جهان ممکن است»، درواقع از چه سخن می‌گوییم؟ در تجربه ما، امکان و ضرورت همیشه در نسبت با قوانین طبیعت، شرایط فیزیکی و محدودیت‌های زمانی معنا دارند. اما وقتی به «جهان به‌عنوان یک کل» اشاره می‌کنیم، دیگر نمی‌توانیم این مفاهیم را از تجربه استخراج کنیم. ما نمی‌توانیم جهانی دیگر را تجربه کرده باشیم تا بدانیم جهان فعلی «ممکن» است یا ضروری. به نظر فلو، الهی‌دانان در اینجا از مفاهیم منطقی یا زبانی استفاده می‌کنند و آن‌ها را واقعیت‌مند می‌پندارند. (Flew, 2005, pp 85-88)

مشکل دوم از نظر فلو این است که مفهوم «جهان به تبیین علی نیاز دارد» خود مسئله‌ساز است. این گزاره تنها زمانی معنا دارد که «تبیین» در همان چارچوبی به کار رود که ما در علوم طبیعی با آن آشنا هستیم؛ یعنی نشان دهیم چگونه یک پدیده از پدیده‌ای دیگر ناشی شده است. اما جهان مجموعه همه پدیده‌هاست؛ بنابراین، نمی‌توان آن را در همان سطح پدیده‌ها قرار داد و برای «علت» یا «تبیین» طلب کرد. جهان در نگاه فلو نه یک پدیده درون جهان است، نه رویدادی که بتوان آن را به رویدادی دیگر ارجاع داد. بنابراین پرسش از علت جهان از اساس بی‌معناست.

سومین انتقاد مهم فلو متوجه ایده «جهش نهایی» در برهان جهان‌شناختی است؛ یعنی اینکه از نیاز جهان به تبیین، نتیجه گرفته می‌شود که این تبیین باید موجودی مشخص‌وار، هوشمند و اراده‌مند باشد. حتی اگر بپذیریم جهان نیازمند یک علت است، هیچ دلیلی نداریم که این علت از سنخ «فردی آگاه و دارای قصد» باشد. فلو می‌گوید این استنتاج هیچ پشتوانه منطقی ندارد و صرفاً بیانگر ترجیح شخصی الهی‌دانان است. (Flew & Varghese, 2007, pp 120-123)

در نهایت، از نظر فلو برهان جهان‌شناختی با اینکه ساختار پیچیده‌تری نسبت به برهان علیت دارد، اما در اصل همان مشکل را تکرار می‌کند: تعمیم دادن مفاهیمی که تنها در سطح تجربه معنا دارند به کل واقعیت، و سپس نتیجه‌گیری‌هایی که فراتر از داده‌های ممکن بشر است.

۳-۳- نقد برهان نظم

برهان نظم یا برهان غایت‌مندی یکی از استدلال‌هایی است که فلو در جوانی آن را بسیار جدی می‌گرفت، اما بعدها به منتقدی سختگیر تبدیل شد. این برهان می‌گوید پیچیدگی، هماهنگی و هدف‌مندی در طبیعت نشان می‌دهد که باید سازنده‌ای هوشمند در پس جهان باشد. فلو این نوع استدلال را از چند مسیر به چالش می‌کشد.

نخست آنکه فلو میان «نظم» و «طراحی» تفاوت می‌گذارد. جهان ممکن است نظم‌مند باشد، اما نظم‌مندی به‌خودی‌خود نشان‌دهنده وجود «طراح» نیست. نظم می‌تواند پیامد قوانین طبیعی باشد، همان‌گونه که شکل‌های بلوری، الگوهای شیمیایی، یا

رفتار جمعی ذرات، الگوهای شگفت‌انگیز تولید می‌کند درحالی‌که فاقد هرگونه «طراح آگاه» است. به نظر او، اینکه هر نظمی لزوماً ناشی از طراحی است، یک پیش‌فرض است نه نتیجه استدلال.. (Flew, 1984, p 79)

دوم، فلو برهان نظم را مبتلا به «توقف نابه‌هنگام تبیین» می‌داند. اگر جهان پیچیده است و بنابراین به خالق هوشمند نیاز دارد، سؤال بعدی این است: آیا خود این خالق پیچیده‌تر و نامتناهی‌تر از جهان نیست؟ اگر پیچیدگی دلیل بر نیاز به تبیین است، خدا نیز باید پیچیده‌ترین موجود و بنابراین نیازمند بیشترین تبیین باشد. پس ارجاع نظم جهان به خدایی پیچیده، عملاً مشکل را تشدید می‌کند نه حل.

فلو در ادامه تأکید می‌کند که برهان نظم اغلب بر نمونه‌هایی گزینشی تکیه می‌کند؛ یعنی فقط به جنبه‌های شگفت‌انگیز توجه می‌شود، اما موارد فراوان بی‌نظمی، آشوب، رنج و نابه‌نجاری نادیده گرفته می‌شود. اگر هدف‌مندی در جهان قاعده است، پس باید بتوان بی‌نظمی‌ها را نیز با همین الگو توضیح داد. اما فلو می‌گوید برهان نظم در این موارد ناتوان است و تنها با تأکید بر زیبایی و هماهنگی کار می‌کند. (Strickland, 2014).

نقد دیگر او مربوط به رشد معرفت علمی است. فلو می‌گوید بسیاری از شواهدی که پیش‌تر نشانه‌ای از طراحی دانسته می‌شد، امروز در پرتو زیست‌شناسی تکاملی، فیزیک مدرن و نظریه سیستم‌های پیچیده قابل توضیح شده‌اند. بنابراین، برهان نظم بر شکاف‌های دانشی تکیه می‌کند؛ شکاف‌هایی که هرچه علم پیش برود کوچک‌تر می‌شوند.

نتیجه اینکه از نظر فلو، برهان نظم نه یک استدلال قاطع، بلکه نوعی تفسیر زیبایی‌شناختی از جهان است: ما نظم را می‌بینیم و آن را به طراح نسبت می‌دهیم، اما این نسبت دادن از نظر منطقی الزام‌آور نیست. (Flew, 1976, p 174)

۳-۴- فرض الحاد و بار اثبات در نگاه فلو

نقدهای آنتونی فلو بر برهان علیت کلاسیک، برهان جهان‌شناختی و برهان نظم، صرفاً مجموعه‌ای از ایرادهای پراکنده نیستند، بلکه همگی بر یک پیش‌فرض روش‌شناختی مشترک استوارند. فهم این پیش‌فرض، شرط لازم برای درک انسجام درونی نقدهای فلو است. فلو ارزیابی خود از براهین اثبات وجود خدا را بر مبنای «فرض الحاد» و جابه‌جایی بار اثبات سامان می‌دهد؛ بدین معنا که خداپاور را مسئول ارائه شواهد روشن، معنادار و قابل‌ارزیابی می‌داند. از این رو، نقدهای او بر برهان علیت، جهان‌شناختی و نظم، همگی از این منظر طرح می‌شوند که آیا این براهین توان تحمل بار اثباتی‌ای را که بر عهده گرفته‌اند دارند یا خیر.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های فلسفه فلو، بازتعریف جایگاه «بار اثبات» در بحث خداست. او تأکید می‌کند که اگر طرفداران وجود خدا ادعا می‌کنند موجودی نامرئی، فراطبیعی و نامشهود وجود دارد، این خود آن‌ها هستند که باید شواهد و استدلال‌هایی قطعی ارائه دهند. این اصل در روش علمی و منطقی بدیهی است: ادعا کننده یک امر غیرعادی، مسئول اثبات آن است.

فلو می‌گوید الحاد یک «ادعای ایجابی» نیست، بلکه یک «موضع پیش فرض» است. یعنی ملحد نمی‌گوید «من یقین دارم خدایی نیست»، بلکه می‌گوید: «تا دلیلی قانع کننده برای وجود خدا ارائه نشود، باور به او موجه نیست.» به بیان دیگر، الحاد از نظر فلو مانند عدم باور به وجود پریان یا ارواح است؛ ما برای رد این موجودات نیازمند دلیل نیستیم، بلکه برای باور به آن‌ها نیازمند دلیل هستیم. (Flew, 1993, p 117) او همچنین استدلال می‌کند که بسیاری از صفاتی که به خدا نسبت داده می‌شود (مانند بی‌زمانی، بی‌مکانی، نامتغیر بودن یا نامحدود بودن) به قدری مبهم‌اند که امکان آزمون یا بررسی منطقی ندارند. بنابراین، هرگونه ادعای وجودی درباره چنین موجودی باید پیش از هر چیز روشن کند که دقیقاً درباره چه سخن می‌گوید. اگر تعریف خدا به گونه‌ای باشد که هیچ گونه نتیجه قابل بررسی نداشته باشد، آنگاه بحث از وجود یا عدمش نیز بی‌معنا می‌شود.

در این چارچوب، فلو فضای بحث را وارونه می‌کند: فلو نمی‌گوید «خدا نیست»؛ او می‌گوید «تا چیزی که بتوان آن را بررسی دقیق و علمی کرد ارائه نشود، بحث از وجود خدا بی‌معناست.» این رویکرد، الهی‌دانان را مجبور می‌کند به جای اتکا به مفاهیم انتزاعی، تعریف‌ها و استدلال‌های خود را شفاف، قابل فهم و منسجم کنند (Yamada, 2023).

به طور خلاصه، فلو بار اثبات را بر دوش خدا باور می‌گذارد و می‌گوید: هر ادعای فوق‌العاده نیازمند دلیل فوق‌العاده است. و تا وقتی چنین دلیلی ارائه نشده، موضع عقلانی، تعلیق باور یا همان الحاد روش شناختی است.

۴- نسبت نقدهای آنتونی فلو با ساختار برهان صدیقین ملاصدرا

مواجهه فلسفی میان آنتونی فلو و ملاصدرا، برخورد دو جهان معرفتی متفاوت است: یکی ریشه‌دار در سنت تحلیلی، زبان‌محور و تجربه‌گرای فلسفه دین معاصر؛ و دیگری برآمده از یک دستگاه وجودشناختی که «واقعیت» را نه در قالب رویدادهای تجربی، بلکه در قالب مراتب و شدت‌های وجود تفسیر می‌کند. از همین رو، پرسش از نسبت میان نقدهای فلو و برهان صدیقین نه به تعارضی ساده منتهی می‌شود و نه به سازگاری کامل؛ بلکه نیازمند فهم این نکته است که هر یک در چه سطحی سخن می‌گویند و مفاهیم اصلی‌شان چگونه به جهان ارجاع می‌دهند.

۴-۱- عدم انطباق نقدهای فلو بر علیت تجربی با علیت وجودی ملاصدرا

در سنجش نسبت میان نقدهای آتونی فلو و برهان صدیقین ملاصدرا، نخستین و بنیادی‌ترین نکته آن است که هر یک از این دو متفکر از معنایی کاملاً متفاوت از «علیت» سخن می‌گویند. اگر این تفاوت مفهومی نادیده بماند، بحث دچار خلط می‌شود و نقدها به ظاهر به هم مرتبط، اما در واقع از یکدیگر بی‌ربط می‌گردند. فلو در نقد خود به براهین کیهان‌شناختی، علیت را در همان معنایی به کار می‌گیرد که علوم طبیعی و تجربه روزمره با آن سروکار دارند؛ یعنی رابطه‌ای میان دو رویداد زمانی که در چارچوب قوانین فیزیکی فهم می‌شود. برای او علت یک حادثه پیشین است و معلول حادثه‌ای پسین. و این رابطه فقط در درون جهان معنا دارد. بنابراین هرگونه تلاش برای تعمیم این نوع علیت به «کل جهان» یا «موجودی بیرون از جهان» از نظر فلو بی‌اساس است، زیرا مفهومی که در قالب تعاملات موضعی و تجربی معنا دارد، در مقیاس کلان یا متافیزیکی دیگر کارایی ندارد. این پیش‌فرض پایه اعتراض‌های او به هر شکلی از استدلالی است که بخواهد از مفهوم علیت تجربی به سوی یک موجود متعالی عبور کند. (Almeida, 2018).

اما مشکل دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود؛ زیرا تصور رایجی وجود دارد که گمان می‌کند ملاصدرا نیز در برهان صدیقین از همین معنای علیت بهره می‌برد. حال آنکه علیت در حکمت متعالیه نه رویدادی و نه زمانی است، نه در دل قوانین طبیعی شکل می‌گیرد و نه مشابه تحلیل‌های ارسطویی - توماسی فهمیده می‌شود. ملاصدرا در چارچوبی کاملاً وجودشناختی سخن می‌گوید: وجود حقیقتی واحد و دارای مراتب شدت و ضعف است و رابطه علت و معلول رابطه‌ای میان دو رویداد نیست، بلکه نسبت میان دو مرتبه وجود است. علت، وجودی قوی‌تر و کامل‌تر است و معلول ظهور و تجلی همان وجود در سطحی ضعیف‌تر. در این نگاه، سخن نه از «وقوع» و «پیدایش زمانی» بلکه از «تجلی»، «فیضان» و «وابستگی هستی‌شناختی» است. علت وجودی چیزی را در یک لحظه زمانی «به وجود نمی‌آورد»؛ بلکه وجودش منشأ ظهور مرتبه‌ای نازل‌تر از خود می‌شود؛ رابطه‌ای که نه زمان‌مند است، نه مبتنی بر قانون طبیعی و نه مشمول الگوی علیتی است که فلو از آن سخن می‌گوید. (سعادت مصطفوی، بهشتی‌نژاد و علی‌زاده، ۱۳۹۲)

از این منظر، هیچ‌یک از اعتراض‌های فلو به علیت تجربی به دستگاه صدرایی سرایت نمی‌کند. فلو می‌گوید علت باید یک پدیده طبیعی باشد، اما در حکمت متعالیه علت هستی است، نه حادثه. او می‌گوید نمی‌توان علیت را به کل جهان تعمیم داد، اما صدرا اصلاً از «کل جهان» بحث نمی‌کند، بلکه از حقیقت واحد وجود سخن می‌گوید. فلو تقدم علت بر معلول را زمانی می‌فهمد، حال آنکه در برهان صدیقین تقدم علت وجودی، تقدم در مرتبه هستی است، نه در زمان. او می‌گوید علیت فقط در بستر قوانین فیزیکی معنا دارد، اما ملاصدرا قوانین طبیعت را خود محصول و مرتبه ضعیف‌تری از وجود می‌داند، نه پیش‌فرضی برای فهم علیت.

بدین ترتیب روشن می‌شود که موضوع بحث این دو فیلسوف اساساً مشترک نیست: فلو درباره «چگونگی وقوع رویدادها» سخن می‌گوید و ملاصدرا درباره «چگونگی قائم بودن وجود». این دو حوزه نه تنها هم‌پوشانی ندارند، بلکه در ساحت‌های متفاوتی قرار

می گیرند. بنابراین نقد فلو، هرچند در زمینه علیت تجربی معتبر و قابل بحث است، اما به محتوای برهان صدیقین اصابت نمی کند؛ زیرا آنچه او نقد می کند در منظومه صدرایی اساساً وجود ندارد. نتیجه آنکه بخش مهمی از نقدهای فلو نسبت به علیت، در مواجهه با برهان صدیقین بی موضوع می شود و نمی تواند ساختار وجودشناختی آن را تهدید یا تضعیف کند.

۴-۲- فاصله ساختاری میان براهین کیهان شناختی توماسی و برهان صدیقین صدرایی

تفاوت بنیادی میان براهین کیهان شناختی توماسی و برهان صدیقین ملاصدرا تنها در محتوا یا واژگان نیست، بلکه در «ساختار استدلال» و نوع حرکت فکری است که هر یک بر آن تکیه می کنند. براهین توماسی – خواه برهان حرکت، خواه امکان و وجوب، خواه علیت – همگی مسیر ثابتی را دنبال می کنند: آغاز از مشاهده جهان، سپس تحلیل یک ویژگی درون جهانی (حرکت، تغییر، امکان، وابستگی علی)، و در نهایت رسیدن به موجودی که این زنجیره را ختم می کند. این روش، حرکتی است از «پدیده» به «مابعدالطبیعه»، از «جهان» به «خدا». درست به همین دلیل، آنتونی فلو نقدهای خود را متوجه آن می کند: او می گوید وقتی همه مقدمات از جنس تجربه فیزیکی اند، نمی توان نتیجه ای فراج جهانی درباره موجودی متعال گرفت؛ زیرا مفاهیم تجربی را نمی توان بدون تغییر و اشکال، به ساحت متافیزیک تعمیم داد. بنابراین نقد فلو کاملاً با مدل استدلالی توماسی تناسب دارد و هر جا این نوع گذار از درون جهان به بیرون جهان رخ دهد، نقد او قابل اعمال است (Flew, 1975, pp 84-90).

اما برهان صدیقین ملاصدرا از اساس در نقطه دیگری ایستاده است و روش استدلالش هیچ یک از ویژگی های فوق را ندارد. ملاصدرا بحث را نه از جهان آغاز می کند و نه از حرکت یا تغییر یا وابستگی های علی که در تجربه دیده می شود. حتی از مفاهیمی مانند نظم، امکان یا حدوث نیز شروع نمی کند. نقطه عزیمت او «وجود» است؛ وجود به مثابه بدیهی ترین، بی واسطه ترین و روشن ترین حقیقتی که هرگونه شناخت بر آن استوار می شود. این آغاز نه تجربی است و نه وابسته به مشاهده طبیعت. از همین حقیقت بدیهی، صدرا ساختاری کاملاً وجودشناختی بنا می کند: وجود دارای مراتب است، این مراتب شدت و ضعف دارند، و مراتب ضعیف تر نمی توانند بی نیاز از مرتبه قوی تر باشند. در نهایت، تحلیل این تشکیک وجود به لزوم مرتبه ای ختم می شود که وجود در آن بسیط، نامتناهی و عدم پذیر نیست؛ مرتبه ای که همه مراتب دیگر قائم به آن اند و او قائم به هیچ مرتبه دیگری نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، صص ۲۲۱-۲۲۴)

در چنین چارچوبی نه سخن از حرکت است، نه از تغییر، نه از امکان تجربی و نه از علیت در معنای فیزیکی آن. صدرا هیچ نیازی به عبور از محدوده تجربه ندارد، زیرا اصلاً وارد آن نمی شود. بنابراین همه آنچه فلو علیه براهین کیهان شناختی مطرح می کند – یعنی ناموجه بودن انتقال از یک مفهوم تجربی به نتیجه ای مابعدالطبیعی – درباره برهان صدیقین موضوعیت ندارد. این برهان نه بر مبنای

تجربی بنا شده، نه از پدیده‌ها به متافیزیک می‌رود، و نه مفاهیم فیزیکی را دستکاری می‌کند تا به نتیجه فلسفی برسد. ساختار استدلال آن خالصاً وجودشناختی، درونی و غیرتجربی است.

به‌همین دلیل فاصله ساختاری میان استدلال توماسی و صدرایی آن‌قدر زیاد است که نقدهای فلو، هرچند درباره نوع خاصی از براهین کاملاً وارد و قابل بررسی است، اما در نسبت با برهان صدیقین، اساساً بی‌محل می‌شود. در واقع، پیش‌فرض‌هایی که فلو بر ضد آن‌ها استدلال می‌کند، در دستگاه ملاصدرا اصلاً وجود ندارند تا بتوانند محل نقد قرار گیرند.

۴-۳- میزان مقاومت برهان صدیقین در برابر نقدهای معناشناختی فلو

در بررسی میزان مقاومت برهان صدیقین ملاصدرا در برابر نقدهای معناشناختی آنتونی فلو، نکته اساسی این است که اگرچه این برهان از ناحیه «علیت» به‌طور کامل از تیررس نقدهای فلو بیرون می‌ماند، اما در سطح معنای مفاهیم متافیزیکی همچنان نقطه‌هایی وجود دارد که می‌تواند محل گفتگو و چالش باشد. فلو در مواجهه با براهین الهیاتی، پیش از آنکه درباره درستی یا نادرستی استدلال‌ها بحث کند، ابتدا پرسش بنیادین‌تری را طرح می‌کند: آیا گزاره‌ها و مفاهیمی که این براهین بر آن‌ها بنا شده‌اند، اصلاً معنای قابل فهم، تحلیل‌پذیر و آزمودنی دارند یا نه؟ در نگاه او، اصطلاحاتی مانند «واجب‌الوجود»، «وجود مطلق»، «کمال محض»، یا حتی «شدت وجود» در سنت فلسفی، اغلب فاقد شفافیت زبانی‌اند و چون در تجربه مستقیم یا در تحلیل منطقی معیار روشنی ندارند، ممکن است بیشتر به استعاره‌های فلسفی شبیه باشند تا مفاهیم دقیق. (Law, 2023)

این پرسش‌ها وقتی به برهان صدیقین می‌رسند، معنای تازه‌ای پیدا می‌کنند. زیرا حکمت متعالیه دقیقاً بر مفاهیمی همانند «وجود بما هو وجود»، «تشکیک وجود»، «مرتبه شدید هستی»، و «بساطت حقیقت وجود» استوار است؛ مفاهیمی که در سنت صدرایی بدیهی، بدون نیاز به تعریف، و مبتنی بر ادراک حضوری دانسته می‌شوند. از منظر فیلسوف صدرایی، این مفاهیم نه ساخته‌های ذهنی‌اند و نه واژه‌هایی انتزاعی؛ بلکه اموری‌اند که مستقیماً در تجربه وجودی انسان حضور دارند. اما یک فیلسوف تحلیلی مانند فلو این نوع بدها را نمی‌پذیرد و می‌پرسد چگونه می‌توان از مفاهیمی که تعریف‌پذیری صریح ندارند یا تجربه‌پذیری مشخصی از آن‌ها ارائه نشده، انتظار داشت که در یک نظام استدلالی نقش دقیق و قابل تحلیل ایفا کنند.

با این همه، این نقد به معنای تخریب بنیادین برهان صدیقین نیست. زیرا در حکمت متعالیه، این مفاهیم از جنس مفاهیم صرفاً لفظی یا قراردادی نیستند، بلکه ناظر به واقعیت عینی و قابل اشاره‌اند؛ همان‌گونه که ما تفاوت میان آگاهی انسانی و ادراک حیوانی را نه فقط در زبان، بلکه در کیفیت واقعی و وجودی آن‌ها تجربه می‌کنیم. صدراییان بر این باورند که «وجود» واضح‌ترین داده ذهنی

است و «شدت و ضعف وجود» نیز از رهگذر مقایسه مراتب آگاهی، ادراک، توانایی یا فعلیت یافتنی است. بنابراین، مفاهیم متافیزیکی مورد استفاده ملاصدرا را می‌توان به نحوی بازتوصیف کرد که ارتباطشان با تجربه و فهم انسانی روشن‌تر شود.

در نهایت، می‌توان گفت برهان صدیقین از جهت ساختار علّیت کاملاً از نقدهای فلو مصون است، زیرا فلو علّیتی را نقد می‌کند که اساساً در دستگاه صدرایی وجود ندارد. اما از جهت معناداری مفاهیم، وضعیت پیچیده‌تر است: نه چنان است که برهان ناگهان بی‌معنا شود، و نه چنان که مفاهیم آن برای هر مخاطبی خودبه‌خود روشن باشند. مسئله در این سطح، بیشتر نیاز به بازتقریر و بازسازی زبانی دارد، نه رد یا پذیرش بنیادی. به همین دلیل می‌توان گفت که مقاومت برهان صدیقین در برابر نقدهای معناشناختی فلو «نسبی» است: در بنیان‌های وجودشناختی استوار، اما در سطح بیان مفهومی نیازمند ترجمه، توضیح و بازتعبیر تا بتواند در فضای فلسفه تحلیلی و زبان فلسفه دین معاصر نیز قابل‌بحث و قابل‌فهم گردد. (اکبری، ۱۳۹۱)

۴-۴- تبیین علمی فلو در برابر تبیین هستی‌شناختی صدر

آنتونی فلو در نقدهای خود بر براهین الهیاتی، بر یک معیار کلیدی تکیه می‌کند: یک تبیین معتبر باید یا قابلیت آزمون تجربی داشته باشد، یا دست‌کم بتواند تفاوتی واقعی میان جهانی که مطابق با آن تبیین است و جهانی که با آن ناسازگار است، نشان دهد. از نگاه او، اگر یک فرضیه هیچ وضعیتی را رد نکند و هیچ شواهد قابل‌تحقیقی آن را تخصیص ندهد، درواقع چیزی را «توضیح» نداده است. همین معیار است که او را وادار می‌کند تا بسیاری از براهین الهیاتی را فاقد قدرت تبیینی بداند؛ زیرا از دید او، «وجود خدا» در این براهین همچون یک مفروض توضیح‌گر ظاهر می‌شود که نه رفتار جهان را قابل‌پیش‌بینی‌تر می‌کند، نه اختلافی میان حالت‌های ممکن جهان پدید می‌آورد. (Kellenberger, 1969)

اما وقتی به برهان صدیقین ملاصدرا می‌رسیم، این معیار به‌طور کلی کارایی خود را از دست می‌دهد. دلیل آن ساده است: برهان صدیقین اصلاً در پی تبیین یک «پدیده» نیست که بتوان آن را آزمون‌پذیر کرد. صدرا نمی‌خواهد رفتار سیارات، نظم زیستی، یا منشأ قوانین طبیعت را تحلیل کند. او حتی نمی‌کوشد «چرا چیزی هست و نه هیچ چیز» را به همان معنایی که فلاسفه تحلیلی می‌پرسند پاسخ دهد. دغدغه اصلی او تحلیل «خود وجود» است، نه جهان به‌عنوان مجموعه‌ای از امور قابل‌مشاهده.

در واقع، نوع پرسش صدرا پرسشی از جنس «چیستی» است، نه «چرایی طبیعی». صدرا می‌خواهد بداند حقیقت وجود چگونه خود را در مراتب مختلف نشان می‌دهد، و آیا این مراتب بدون فرض بنیادی‌ترین مرتبه وجود قابل‌فهم‌اند یا نه. چنین تحلیلی نه تابع روش تجربی است، نه نیازمند آزمایش، و نه مقید به معیارهای پیش‌بینی‌پذیری؛ زیرا قلمرو آن ورای امور محسوس و قوانین تجربی قرار دارد. (عشاقی اصفهانی، ۱۳۹۳، ص ۳۱۱)

به همین دلیل، معیار فلو اساساً به حوزه‌ای تعلق دارد که برهان صدیقین در آن فعالیت نمی‌کند. فلو می‌پرسد: «اگر خدا را فرض کنیم، چه چیزی در جهان متفاوت می‌شود؟» این پرسش در براهین نظم یا کیهان‌شناختی معنا دارد، زیرا آن‌ها می‌کوشند یک پدیده (نظم، حرکت، یا پیدایش) را با فرض خدا توضیح دهند. اما در برهان صدیقین، پرسش این نیست که «چه چیزی در جهان تغییر می‌کند»، بلکه این است که «وجود چگونه بنا شده است» و «آیا مراتب وجود بدون فرض حقیقتی نامعلول قابل تبیین‌اند یا نه؟»

این اختلاف سطح، به تفاوت دو دستگاه فکری بازمی‌گردد. در دستگاه فلو، تبیین معنایی جز توصیف سازوکار، ارائه مدل، یا تعیین شروط تجربه‌پذیر ندارد؛ یعنی تبیین اساساً بخشی از روش علمی است حتی اگر موضوعش فلسفی باشد. اما در حکمت متعالیه، تبیین از سنخ «کشف ساختار هستی» است، نه تفسیر فرایندهای طبیعی. در این روش، واقعیت نه مجموعه‌ای از رویدادها، بلکه سلسله‌ای از مراتب وجودی است که رابطه‌شان با یکدیگر تبیین می‌شود.

بنابراین، تقابل این دو دستگاه، تقابل دو مفهوم متفاوت از «تبیین» است. فلو در فضایی بحث می‌کند که هستی را شبکه‌ای از پدیده‌های مشهود می‌داند و هر استدلالی را با معیارهای تجربی یا شبه‌تجربی می‌سنجد. صدرا اما در فضایی حرکت می‌کند که وجود خود موضوع پژوهش است، نه ابژه‌ای برای پیش‌بینی یا آزمایش. همین تفاوت بنیادی باعث می‌شود که معیار آزمون‌پذیری فلو نه تنها برهان صدیقین را نقد نمی‌کند، بلکه اساساً در این زمینه کاربردی ندارد؛ زیرا دو طرف درباره دو نوع کاملاً متفاوت از تبیین سخن می‌گویند و در دو سطح متفاوت از واقعیت کار می‌کنند.

در نتیجه، برهان صدیقین نه به دلیل قدرت بیشتر، بلکه به دلیل «نوع متفاوت پرسش» از تیر نقد فلو دور می‌ماند. فلو در قلمرویی نقد می‌کند که صدرا در آن وارد نمی‌شود؛ و صدرا در ساحتی استدلال می‌کند که ابزارهای فلو برای سنجش آن طراحی نشده‌اند.

۴-۵- برزخ معناداری: آیا زبان صدرایی برای دستگاه تحلیلی قابل ترجمه است؟

در مسئله معناداری گزاره‌های دینی، فلو بر این باور است که هر گزاره - از جمله گزاره «خدا وجود دارد» - باید در چارچوب زبان معمول و قواعد صدق‌پذیری قابل تحلیل باشد. یعنی باید بتوان نشان داد که این گزاره چه می‌گوید، تحت چه شرایطی صادق است، و چگونه می‌توان معنایش را از دیگر گزاره‌ها تفکیک کرد. این نگاه زبانی کاملاً در سنت تحلیل منطقی ریشه دارد و جهان را شبکه‌ای از احکام قابل بررسی می‌بیند. اما وقتی وارد فضای حکمت متعالیه می‌شویم، مبنای سخن گفتن از خدا به کلی دگرگون می‌شود. خدا در نگاه صدرا نه یک موجود مشخص کنار دیگر موجودات، نه یک امر متعین با صفات محدود، و نه حتی موضوع گزاره‌ای توصیفی در معنای متعارف است؛ او «شدیدترین مرتبه وجود» و «حقیقت بسیط وجود» است. این توصیف، خدا را در

جایگاهی قرار می‌دهد که زبان معمول قادر به احاطه مستقیم آن نیست، زیرا زبان عادی بر تمایزها، ویژگی‌ها و حدود بنا شده است، در حالی که حقیقتِ موردنظر صدرا فراتر از هر حد و تمایز تلقی می‌شود.

از همین جا نوعی نابرابری میان دو نظام مفهومی شکل می‌گیرد. فلو می‌خواهد بداند گزاره «خدا وجود دارد» درباره چه چیزی سخن می‌گوید و چگونه می‌توان محتوایش را از محتوای گزاره‌های دیگر بازشناخت. اما سنت صدرای اصلاً نمی‌کوشد خدا را در قالب گزاره‌ای توصیفی معرفی کند؛ بلکه او را حقیقتی می‌داند که پیش از هر توصیف و پیش از هر مفهوم، در مرتبه وجودی خویش حضور دارد. به همین دلیل، زبان صدرا بیشتر به تشریح ساختار هستی می‌پردازد تا تعریف یک موضوع خاص. از این منظر، سخن گفتن از خدا در سطح زبانی، صرفاً سایه‌ای از حقیقت وجودی اوست، نه بیان کامل آن.

این تفاوت بنیادین، شکافی می‌سازد که می‌توان آن را «برزخ معناداری» نامید؛ جایی که نه زبان صدرای به تمامی قابل ترجمه به دستگاه تحلیلی است، نه معیارهای معنایی فلو قادر به سنجش آن. در این فاصله، هر دو طرف دچار سوءفهم می‌شوند: فلو احساس می‌کند گزاره‌های صدرای فاقد معنای قابل تحلیل اند، و سنت صدرای نیز زبان تحلیلی را برای بیان حقایق وجودی ناکارآمد می‌بیند. در واقع، مشکل نه در خود استدلال‌ها، بلکه در «واژگان» و «افق‌های معنایی» است که هر طرف از آن آغاز می‌کند. دستگاه فلو برای سنجش گزاره‌هایی ساخته شده که از جنس توصیف و گزارش‌اند؛ اما دستگاه صدرا به دنبال نمایش حضوری حقیقت وجود است، نه ارائه گزارشی از آن.

نتیجه این است که برخورد این دو زبان، بیش از آنکه تعارضی در محتوا باشد، اختلافی در شیوه بیان و در نوع مواجهه با واقعیت است. هنگامی که یک سنت، خدا را حقیقتی وجودی و غیرقابل تقلیل به مفاهیم زبانی می‌داند، و سنت دیگر تنها گزاره‌های قابل تحلیل را معتبر تلقی می‌کند، طبیعی است که ترجمه مستقیمی میان این دو عالم امکان‌پذیر نباشد. این «برزخ» نه نشانه ضعف یکی از دو سنت، بلکه نشان‌دهنده فاصله متفاوتی است که هر یک با واقعیت و با زبان برقرار می‌کنند؛ و این فاصله، سرچشمه اصلی بسیاری از سوءتفاهم‌ها میان فلسفه تحلیلی معاصر و حکمت متعالیه است.

۴-۶- امکان بازسازی و تقریر برهان صدیقین در منطق فلسفه دین معاصر

اگر بخواهیم برهان صدیقین را به فضای فلسفه دین معاصر وارد کنیم، نخستین گام آن است که زبان و مفاهیم آن را از قالب سنتی حکمت متعالیه بیرون بیاوریم و در چارچوب اصطلاحات و ساختارهای متافیزیک تحلیلی بازنویسی کنیم. این بازنویسی به معنای ساده‌سازی نیست، بلکه نوعی «ترجمه هستی‌شناختی» است؛ یعنی برگرداندن مفاهیم صدرا به دستگاهی که امروز فیلسوفان آنگلوساکسون با آن کار می‌کنند. در این دستگاه، به جای گفت‌وگو درباره «وجود» و «شدت و ضعف آن»، معمولاً از «واقعیت

بنیادین»، «سطوح هستی»، «ساختار وابستگی های متافیزیکی» و «ضرورت وجودی» سخن گفته می شود. بنابراین، می توان مفاهیم کلیدی صدرا را به زبان معاصر بازسازی کرد، بی آنکه محتوای هستی شناختی آن ها از میان برود. (Agha, 2016)

در این صورت، آنچه صدرا «وجود» می نامد، می تواند به صورت «واقعیت بنیادین» معرفی شود؛ چیزی که دیگر قابل تقلیل به عناصر ساده تر نیست و مبنای نهایی تمام سطوح هستی به شمار می آید. نظریه «تشکیک وجود» نیز به جای آنکه در قالب شدت و ضعف بیان شود، می تواند به عنوان «مراتب واقعیت» فهم گردد؛ ایده ای که امروزه در بحث های مربوط به «درجات هستی مندی» (degrees of being) و مباحث پیرامون «متافیزیک شدت پذیر» کاملاً کاربرد دارد. همچنین، «علیت وجودی» در منطق تحلیلی معادل روشنی با مفهوم «وابستگی متافیزیکی» دارد؛ یعنی رابطه ای که در آن وجود یک چیز منوط به وجودی بنیادین تر است. در نهایت، «واجب الوجود» را می توان به صورت «بنیان نازدودنی هستی» توضیح داد؛ واقعیتی که حذف پذیر نیست و ضرورت متافیزیکی دارد، شبیه آنچه در مباحث مربوط به ضرورت وجودی و موجودات ضروری (necessary beings) مطرح می شود.

اگر چنین ترجمه ای انجام گیرد، برهان صدیقین تنها قابل فهم نمی شود، بلکه به طور طبیعی در کنار جریان های اصلی متافیزیک معاصر قرار می گیرد. نظریه هایی مانند «نظریه بنیادین بودن» (grounding theory) که به تحلیل لایه های هستی و روابط وابستگی پایه ای می پردازند، دقیقاً با ساختار راهبردی برهان صدیقین هم داستان اند. از همین رو می توان نشان داد که برهان صدیقین نه یک پدیده صرفاً سنتی و محدود به فضای فلسفه اسلامی، بلکه مدلی از استدلال است که با هسته مرکزی بسیاری از مباحث متافیزیکی امروز هم جهت است. به بیان دیگر، اگر زبان آن دگرگون شود، محتوایش همچنان زنده و قابل تحلیل باقی می ماند و حتی می تواند در مباحث نظری جدید، همچون بحث «بنیاد هستی» «Ground of Being»، «ضرورت» «necessity»، «ساختار هستی شناختی» «ontological structure» و «بنیان مندی متافیزیکی» «metaphysical fundamentality» حضوری فعال و موجه پیدا کند.

این امکان بازسازی نشان می دهد که فاصله میان سنت صدرایی و فلسفه تحلیلی آن قدرها که گمان می رود عمیق نیست؛ مشکل بیشتر در زبان و شیوه بیان است تا در محتوای هستی شناختی. با زدودن این فاصله زبانی، برهان صدیقین می تواند دوباره در عرصه فلسفه دین معاصر وارد شود و با ادبیات روز متافیزیک به گفت و گو بنشیند، بی آنکه هویت و قدرت استدلالی خود را از دست بدهد.

تقریر بازسازی شده برهان صدیقین در چارچوب متافیزیک تحلیلی:

۱. واقعیت دارای ساختار لایه مند و مبتنی بر روابط وابستگی متافیزیکی است؛ به گونه ای که برخی سطوح واقعیت در تحقق

خود به سطوح بنیادین تر وابسته اند.

۲. هر واقعیتی که تحقق آن وابسته به غیر است، نمی‌تواند به‌طور نهایی توضیح‌دهنده وجود خود باشد و نیازمند تبیینی بنیادین‌تر است.

۳. زنجیره وابستگی‌های متافیزیکی نمی‌تواند به‌طور نامتناهی ادامه یابد، زیرا در این صورت هیچ واقعیت بنیادینی برای تأمین تحقق کل ساختار وجود نخواهد داشت.

۴. بنابراین، باید واقعیتی وجود داشته باشد که تحقق آن وابسته به هیچ واقعیت بنیادین‌تری نباشد و خود مبنای نهایی سایر سطوح واقعیت را تشکیل دهد.

۵. چنین واقعیتی، به لحاظ متافیزیکی، ضروری، نازدودنی و بنیادین است و عدم آن قابل تصور نیست.

نتیجه:

پس، واقعیتی بنیادین و ضروری وجود دارد که مبنای نهایی ساختار هستی و سرچشمه همه وابستگی‌های متافیزیکی است؛ و این همان چیزی است که در سنت حکمت متعالیه از آن به «واجب‌الوجود» تعبیر می‌شود.

این تقریر نشان می‌دهد که برهان صدیقین، در بازسازی معاصر خود، نه بر علیت تجربی و نه بر استقرا یا طراحی طبیعی مبتنی نیست، بلکه بر ساختار وابستگی‌های متافیزیکی و ضرورت وجودی استوار است؛ امری که آن را از دامنه مستقیم نقدهای آنتونی فلو خارج می‌سازد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوشید تا گفت‌وگویی سنجیده میان دو دستگاه فلسفی بسیار متفاوت برقرار کند: حکمت متعالیه ملاصدرا که بنیان آن بر اصالت وجود، تشکیک و علیت وجودی است؛ و فلسفه دین تحلیلی آنتونی فلو که بر وضوح مفهومی، تجربه‌گرایی و معیارهای آزمون‌پذیری تأکید دارد. مقایسه نشان داد که بسیاری از تقابل‌های ظاهری میان برهان صدیقین و نقدهای فلو ناشی از تفاوت زبان و روش است، نه ناسازگاری واقعی در مبانی.

یافته‌های پژوهش روشن کرد که نقدهای فلو عمدتاً متوجه براهین کیهان‌شناختی و علیت ماهوی است؛ براهینی که از پدیده‌های طبیعی آغاز کرده و با تعمیم مفاهیم تجربی به سطح متافیزیک، به موجودی متعالی می‌رسند. چنین استدلال‌هایی از دید فلو دچار لغزش‌های معناشناختی‌اند. اما برهان صدیقین ملاصدرا نه از پدیده‌ها آغاز می‌کند و نه از نوع علیتی که فلو آن را محل اشکال می‌داند؛ بلکه از تحلیل «وجود بما هو وجود» و ساختار تشکیکی هستی حرکت می‌کند. در این دستگاه، علت و معلول رابطه‌ای

رویدادی ندارند، بلکه دو مرتبه متفاوت از حقیقت واحد وجودند. به همین دلیل، بخش مهمی از اعتراض‌های فلو اساساً به برهان صدیقین تعمیم‌پذیر نیست.

با این حال، نقدهای فلو درباره «معناداری مفاهیم متافیزیکی» همچنان قابل تأمل است. هرچند این نقدها بنیان استدلال ملاصدرا را فرو نمی‌ریزند، اما نشان می‌دهند که زبان حکمت متعالیه برای گفت‌وگو با سنت تحلیلی نیازمند بازتقریر و ترجمه مفهومی است. بنابراین اگر مفاهیمی مانند تشکیک وجود، علیت وجودی و واجب‌الوجود در قالب اصطلاحاتی چون «درجات واقعیت»، «وابستگی متافیزیکی» و «بنیاد ضروری هستی» بازخوانی شوند، ساختار برهان صدیقین قابلیت طرح در مباحث معاصر متافیزیک و فلسفه دین را پیدا می‌کند.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که برهان صدیقین از نظر وجودشناختی در برابر نقدهای فلو مقاوم است، زیرا در زمینی متفاوت از علیت تجربی و مفاهیم جهان‌شناختی حرکت می‌کند؛ اما از نظر زبان، شفافیت و امکان ترجمه مفهومی نیازمند بازسازی است تا بتواند به‌طور کارآمد وارد گفت‌وگو با سنت تحلیلی شود.

فهرست منابع

- ۱) اکبری، بهمن (۱۳۹۱) نقد دیدگاه آنتونی فلو در باب معناداری گزاره‌های دینی. فصلنامه اندیشه دینی، ۹ (۳۳)، ۵۱-۶۸. <https://doi.org/10.22099/jrt.2013.1236>
- ۲) جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵) علی بن موسی الرضا (ع) و الفلسفه الالهیه، محقق: محمدحسن شفیعیان. نشر اسراء.
- ۳) جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶) تبیین براهین اثبات خدا، تحقیق: حمید پارسانیا. قم: مرکز نشر اسراء.
- ۴) خوش‌طینت، مسعود، نجفی‌افرا، مهدی، و محبیان، امیر (۱۴۰۱) واکاوی ادله خدا‌ناباوری در اندیشه آنتونی فلو. پژوهش‌های مابعدالطبیعی، ۳ (۱)، ۷-۳۶.
- ۵) زینلی، روح‌الله، نجف‌زاده تربتی، علیرضا، و حسینی شاهرودی، سید مرتضی. (۱۳۹۶). مبانی فلسفی صدرالمتألهین در اثبات علم تمام موجودات به خداوند. آموزه‌های فلسفه اسلامی، ۲۰(۱۲)، ۲۹-۴۶.
- ۶) سعادت مصطفوی، سیدحسن؛ بهشتی‌نژاد، سیدمیشم؛ علی‌زاده، بیوک (۱۳۹۲) بازسازی سیر سه‌مرحله‌ای مبحث علّیت در حکمت متعالی. دوفصلنامه علمی حکمت صدرایی، ۲ (۱)، ۱۹-۳۰.
- ۷) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا) (۱۳۶۳) (المشاعر) با ترجمه بدیع‌الملک عمادالدوله بن امام‌قلی؛ با ترجمه فرانسوی هانری کوربن؛ چاپ دوم. تهران: طهوری.

۸) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا) (۱۳۶۸) الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (با مقدمه محمدرضا مظفر؛ ۹ جلد، چاپ دوم). قم: مکتبه المصطفوی.

۹) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا) (۱۳۷۵) الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة (به کوشش جلال‌الدین آشتیانی؛ با حواشی هادی سبزواری؛ ۲ جلد). بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.

۱۰) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا) (۱۳۸۱) المبدأ و المعاد، دو جلدی، جلد دوم. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

۱۱) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا) (۱۳۹۱) شرح اصول الکافی. تهران: مکتبه المحمودی.

۱۲) عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۶) درآمدی به نظام حکمت صدرایی، جلد دوم. تهران: انتشارات سمت.

۱۳) عشاقی اصفهانی، حسین (۱۳۹۳) برهان‌های صدیقین: دویست و بیست برهان به شیوه صدیقین بر هستی خداوند. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

۱۴) محمدی شیخی، قباد (۱۳۸۸) برهان صدیقین و وحدت شخصی وجود در حکمت متعالیه. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۳۹، ۷۵-۱۰۰.

۱۵) نظرنژاد، نرگس، و احمدی شکوهی، فاطمه (۱۳۸۸) تأثیر تقریرات نوین برهان غایت‌شناختی بر آنتونی فلو. آینه معرفت (۲۰)، ۲۷-۴۸.

16) Agha, Shiraz. (2016). *An analysis of the proofs for the principality of the creation of existence in the transcendent philosophy of Mulla Sadra*. Kom: casopis za religijske nauke, 5, 1–21. <https://doi.org/10.5937/kom1602001A>

17) Almeida, M. (2018). *Cosmological Arguments*. Cambridge: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781108675604>

18) Flew, A. (1975). *Thinking about Thinking: Or, Do I Sincerely Want to be Right?* (5th reprint ed.). Fontana/Collins. https://books.google.com/books/about/Thinking_about_Thinking.html?id=w9BkzwEACAAJ

19) Flew, A. (1976). *The Presumption of Atheism*. London: Elek/Pemberton.

20) Flew, A. (1984). *God, Freedom and Immortality: A Critical Analysis*. Prometheus Books.

21) Flew, A. (1993). *Atheistic Humanism*. Prometheus Books.

22) Flew, A. (2005). *God & Philosophy*. Prometheus Books.

23) Flew, A., & Varghese, R. (2007). *There Is a God: How the World's Most Notorious Atheist Changed His Mind*. HarperOne.

24) Kellenberger, J. (1969). *The Falsification Challenge*. Religious Studies, 5(1), 69–76. <https://doi.org/10.1017/S0034412500003966>

- 25) Law, S. (2023). *Antony Flew on Religious Language*. Think, 22(65), 11–16.
<https://doi.org/10.1017/S1477175623000179>
- 26) Minaee, A. (2024). *An analysis of existential and intuitive epistemology in Mulla Sadra's philosophy with emphasis on comparison to Heidegger's existential awareness and Audi's rational intuition*. PhilPapers.
- 27) Strickland, L. (2014). The “who designed the designer?” objection to design arguments. Int J Philos Relig, 75, 87–100. <https://doi.org/10.1007/s11153-013-9422-5>
- 28) Yamada, Taro. (2023). *Talking About God, Part 2: Religious Language as (4) Meaningless*.
<https://dx.doi.org/10.2139/ssrn.4325544>

پیش از انتشار